

مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ در ارض اقدس خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی [لوح اول لاهه] : درباره مقتضیات صلح عمومی و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ در ارض اقدس خطاب به
جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی [لوح اول لاهه] :
درباره مقتضیات صلح عمومی و تشریح برخی تعالیم دیانت
بهایی^۱

(الواح لاهه، ص. ۱۰-۸)

ای اول اشخاص خیر خواه محترم عالم انسانی،

نامه های شما که در این مدت حرب ارسال نمودید، نرسید. در این ایام یک نامه به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶
رسید و فوراً جواب تحریر میگردد. مقصد شما سزاوار هزار ستایش است، زیرا خدمت به عالم انسانی می نمائید و

^۱ لوح اول لاهه ۱۹۱۹ دسامبر ۱۷ هولند، لاهای هیئت مرکزی برای اجرای صلح دائمی



ORIGINAL



AUDIO

این سبب راحت و آسایش عمومیت. این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیت، صلح عمومی آبادی، حرب ممانت و صلح حیات؛ حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی؛ حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی؛ حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی؛ حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی؛ حرب مشابهت با گرگ خونخوارست و صلح مشابهت ملائکه آسمانی؛ حرب منازعه بقا است، صلح تعاون و تعاضد بین ملل در این جهان و سبب رضایت حق در جهان آسمانی.

نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست. هر منصفی بر این شهادت می دهد و آن انجمن محترم را میپرستد، زیرا نیتشان چنان که این ظلّات مبدل بنور گردد و این خونخواری مبدل به مهربانی و این نعمت به رحمت و این زحمت به رحمت و این بغض و عداوت به الفت و محبت منقلب شود. لذا همت آن اشخاص محترمه شایان ستایش و نیایش است.

ولی در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریّه که منبعث از حقایق اشیا است، ملاحظه می نمایند که مسأله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیّه ننماید، زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند، هیچ امر عظیمی تحقق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم، ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد، تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد.

لذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود. در حالتیکه در قلعه عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود این امر عظیم، یعنی صلح عمومی را به جمیع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنه خون یکدیگر بودند، ظلمت اندر ظلمت بود، در چنین زمانی حضرت بهاءالله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم، ایران را روشن فرمود.

از جمله تعالیم، اعلان صلح عمومی بود. کسانیکه پیروی کردند، از هر ملت و از هر دین و مذهب، در نهایت محبت اجتماع نمودند، به درجه ای که محافل عظیمه تشکیل می شد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرکب بود. هر نفسی داخل انجمن می شد، می دید یک ملتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب، زیرا تعالیم حضرت بهاءالله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود، تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی می نمود.

از جمله تحرّی حقیقت، تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات باید و بحقیقت پی برد. این قیص رثیت هزاران ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه حقیقت بافته شده، پوشد و چون حقیقت یکیست، تعدد قبول نمیکند، لذا افکار مختلفه منتهی به فکر واحد گردد.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان. این شبان به جمیع اغنام مهربانست، زیرا کلّ را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان میدهد و محافظه می فرماید. شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام مهربانست و اگر در بین این اغنام، جاهلانی باشند، باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند، باید تربیت نمود تا به بلوغ رسند و اگر بیماری باشد، باید درمان نمود، نه اینکه کره و عداوتی داشت، باید مانند طیب مهربان این بیمارهای نادانرا معالجه نمود.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب کلفت، گردد لزومی ندارد، زیرا دین درمانست، اگر درمان سبب درد گردد، لزومی ندارد.

و از جمله تعالیم بهاءالله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید، اساس متین باشد، نه اینکه عبارت از تقلید باشد.

و از جمله تعالیم بهاءالله، تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنیان انسانیست، تا این تعصّب ها موجود، عالم انسانی راحت ننماید. شش هزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر می دهد. در این مدت شش هزار سال، عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشده. در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصّب دینی بود و یا منبعث از تعصّب جنسی و یا منبعث از تعصّب سیاسی و یا منبعث از تعصّب وطنی، پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصّبات هادم بنیان انسانیست و تا این تعصّبات موجود؛ منازعه بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمر، پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز به ترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد، چنانچه از پیش گذشت.

اگر این تعصّب و عداوت از جهت دین است، دین باید سبب الفت گردد، و الا ثمری ندارد و اگر این تعصّب تعصّب ملیست، جمیع نوع بشر ملت واحده است، جمیع از شجره آدمی روئیده، اصل شجره آدم است و شجره واحده است و این ملل بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار. دیگر ملل متعدده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و بنیان انسانی برانداختن، این از جهل انسانیست و غرض نفسانی.

و اما تعصّب وطنی، این نیز جهل محض است، زیرا روی زمین وطن واحد است. هر انسان در هر نقطه ای از کره ارض زندگی می تواند پس جمیع کره ارض وطن انسانست. این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده، در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده. اورپا یک قطعه است، آسیا یک قطعه است، افریقا یک قطعه است، امریکا یک قطعه است، استرالیا یک قطعه است. اما بعضی نفوس نظر به مقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده اند و وطن خویش انگاشته اند. خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده، متصل به یکدیگر است. بلی، در قرون اولی، نفوسی از اهل غرض، به جهت تمسیت امور خویش، حدود و ثغوری معین نمودند و روز بروز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه

گشت و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود. و این فکر وطن اگر در ضمن دائره محصوره ماند، سبب اول خرابی عالم است، هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان به این اوهام ننماید. و هر قطعه محصوره را که نام وطن می نهیم و باوهام خویش مادر مینامیم و حال آنکه کره ارض مادر کلّ است، نه این قطعه محصوره. خلاصه ایّامی چند روی این زمین زندگانی می نمائیم و عاقبت در آن دفن می شویم، قبر ابدی ماست. آیا جائز است به جهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدیگر را بدریم؟ حاشا و کلا، نه خداوند راضی، نه انسان عاقل اذعان این کار می نماید. ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابداً منازعه وطنی ندارند، با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی می کنند. مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جائی جمع شوند، فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارک که از وحوش و طیور، ولکن حیوانات درنده به مجرد تصادف با یکدیگر در آویزند و پرخاش بر خیزند و یکدیگر را بدرند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند؛ همه متفرّقند و متهور و متحاربند و متنازع.

و اما تعصّب اقتصادی، این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه تکرّر جوید و هر مبدأ اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد، بآمال بسائر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومیّه رخ بگشاید. دیگر تعصّب به جهت چه.

و اما در تعصّب سیاسی، باید متابعت سیاست الله کرد و این مسلم است که سیاست الهیه اعظم از سیاست بشریه است. ما باید متابعت سیاست الهیه نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسانست، هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله ایجاد لسان واحد است که تعمیم بین بشر گردد پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهاءالله صادر شد تا این لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بین جمیع بشر گردد.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجالت که عالم انسانیرا دو بال است: یک بال رجال و یک بال نساء. تا دو بال متساوی نگردد، مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد، پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.

و از جمله تعالیم بهاءالله مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد، بلکه جان و مال فدای دیگران کند، اما نه به عنف و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود، بلکه باید به صرافت طبع و طیب خاطر، مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید، یعنی به آرزوی خویش، چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله حریت انسانست که بقوه معنویّه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد، زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است؛ زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسأله منازعه بقا، سر چشمه جمیع بلایا است و نکبت کبری.

و از جمله تعالیم بهاءالله اینکه دین حصن حصین است. اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد، هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود، زیرا در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذائل حفظ می نماید. یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب می نماید. ولی قانون رادع از جرم مشهود است، رادع از جرم مخفی نیست. و اما رادع معنوی، دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت می نماید و تهذیب اخلاق می کند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی می کند. اما مقصد از دین، دین تحقیقی است، نه تقلیدی؛ اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه هر چند مدنیت مادی از وسائط ترقی انسانست ولی تا منضم بمدنیت الهیه نشود، نتیجه که سعادت بشریه است، حصول نیابد. ملاحظه کنید که این سفائن مدرّعه که شهری را در یک ساعت ویران می نماید، از نتایج مدنیت مادیست و همچنین توپهای کروپ و همچنین تفنگ های ماورز و همچنین دینامیت و همچنین غواص های تحت البحر و همچنین تورپیت و همچنین سیارات متدرّعه و همچنین طیارات آتش فشان؛ جمیع این آلات از سیئات مدنیت مادیست. اگر مدنیت مادیّه منضم به مدنیت الهیه بود، هیچ این آلات ناریّه ایجاد نمی گشت، بلکه قوای بشریه، جمیع محول به اختراعات نافع می شد و محصور در اکتشافات فاضله می گشت. مدنیت مادیّه مانند زجاجست و مدنیت الهیه مانند سراج؛ زجاج بی سراج تاریک است. مدنیت مادیّه مانند جسم است، ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است، مدنیت الهیه مانند روح است، این جسم باین روح زنده است، و الا جیفه گردد. پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است. بدون این روح، عالم انسانی مرده است و بدون این نور، عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است، زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست. تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید، یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد، حیوان محض است. تعالیم الهی این حیوان را انسان می نماید.

و از جمله تعالیم بهاءالله تعمیم معارفست. باید هر طفلیرا به قدر لزوم تعلیم علوم نمود. اگر ابون مقتدر بر مصارف این تعلیم، فبا، و الا باید هیئت اجتماعیّه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید.

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله عدل و حق است. تا این در حیز وجود تحقّق نیابد، جمیع امور مختل و معوق و عالم انسانی، عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدی و بطلان.

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است. این تعالیم متعدّده که اساس اعظم سعادت عالم انسانست و از سنوحت رحمانی، باید منضم بمسئله صلح عمومی گردد و مزوج به آن شود تا اینکه نتیجه بخشد، و الا تنها مسئله صلح

عمومی را در عالم انسانی تحقیقش مشکل است. تعالیم حضرت بهاءالله چون ممتاز با صلح عمومیست، لهذا بمنزله مائده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر، هر نفسی مشتیهات خویش را در آن خوان نعمت بی پایان می یابد. اگر مسأله منحصر در صلح عمومی باشد، نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد. باید دایره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند. حال تعالیم حضرت بهاءالله چنین است که منتها آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه، کلّ نهایت آرزوی خویشرا در تعالیم حضرت بهاءالله می یابند.

مثلاً اهل ادیان در تعالیم بهاءالله تأسیس دین عمومی می یابد، که در نهایت توافق با حال حاضره است. فی الحقیقه هر مرض لا علاج را علاج فوریت و هر دردی را درمان و هر سمّ نقیع را دریاق اعظم است، زیرا اگر به موجب تقالید حاضره ادیان بخواهیم عالم انسان را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم، ممکن نه، حتی اجرائش محال. مثلاً اجرای احکام تورات، الیوم مستحیل است و همچنین سائر ادیان به موجب تقالید موجوده. ولکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق به فضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است، در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحو اکمل، موجود.

و همچنین ملی که آرزوی حرّیت نمایند، حرّیت معتدله که کافل سعادت عالم انسانیت و ضابط روابط عمومی، در نهایت قوّت و وسعت در تعالیم حضرت بهاءالله، موجود.

و همچنین حزب سیاسی، آنچه اعظم سیاست عالم انسانیت، بلکه سیاست الهی، در تعالیم حضرت بهاءالله موجود.

و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است، الی الآن جمیع مسائل اقتصادیّه از هر حزبی که در میان آمده، قابل اجرا نه، مگر مسأله اقتصادیّه که در تعالیم حضرت بهاءالله و قابل الاجراست و از آن، اضطرابی در هیئت اجتماعیّه حاصل نگردد.

و همچنین سائر احزاب چون به نظر عمیق دقت نمائید، ملاحظه میکنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاءالله موجود. این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجرا، لکن بعضی تعالیمت از سابق، نظیر احکام تورات، که قطعاً الیوم اجرائش مستحیل و همچنین سائر ادیان و سائر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوعه.

مثلاً مسأله صلح عمومی؛ حضرت بهاءالله می فرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود، زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد، ولی از عهده صلح عمومی برنیاید. اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله بیان فرموده، این

وظیفه مقدّسه را به نهایت قدرت و قوّت ایفا خواهد کرد. و آن اینست که مجالس ملیّه هر دولت و ملت یعنی پارلمانت، اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع و در فنون متفنن و بر احتیاجات ضروریّه عالم انسانی در این ایّام واقف، دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند به حسب کثرت و قوّت آن ملت، این اشخاص که از طرف مجلس ملیّ یعنی پارلمانت انتخاب شده اند، مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور، تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است، زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملتست. چون این محکمه کبری در مسئله ای از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالا کثریّه حکم فرماید، نه مدّعی را بهانه ای ماند، نه مدّعی علیه را اعتراضی. هر گاه دولتی از دول یا ملتی از ملل، در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلّل و تراخی نماید، عالم انسانی بر او قیام کند، زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند. ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است، ولکن از جمعیت محدود و محصور، مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد. این حقیقت حالست که بیان می شود.

تعالیم حضرت بهاءالله را ملاحظه نمائید که بچه قوّتست، در حالتی که حضرتش در سجن عکّا بود و در تحت تضییق و تهدید دو پادشاه خونخوار. با وجود این، تعالیمش بکمال قوّت در ایران و سائر بلاد انتشار یافت و هر تعلیمی از تعالیم و یا هر مبدئی از مبادی و یا هر فرقه ای از فرق اگر در تحت تهدید یک سلطنت قاهره خونخواری افتد، در اندک زمانی مضمحل شود. حال پنجاه سال بهائیان در ایران در اکثر دیار در تحت تضییق تامّ و تهدید سیف و سنان بودند، هزاران نفوس در مشهد فدا جان باختند و قتیل شمشیر ظلم و عدوان گشتند و هزاران خاندان محترم از بنیان ریشه کن شدند و هزاران اطفال بی پدر شد و هزاران پدران بی پسر گشت و هزاران مادر بر جنازه پسر سر بریده فریاد و فغان نمود. جمیع این ظلم و عدوان و درندگی و خونخواری در انتشار تعالیم بهاءالله رخنه و فتوری نمود، روز بروز انتشار بیشتر گشت و قوّت و قدرت بیشتر ظاهر شد.

و شاید نفوسی نوهوس از ایرانیان مضامین الواح حضرت بهاءالله و یا مفاهیم مکاتیب عبدالبهاء را بنام خویش بنگارد و به آن جمعیت محترم برسانند. شما آگاه این نکته باشید، زیرا هر نفسی ایرانی که به خیال خویش شهرتی خواهد یا مقصدی دارد، مضامین الواح حضرت بهاءالله را به تمامه گرفته بنام خویش و یا آنکه بنام فرقه خویش انتشار می دهد. چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حرب در لندن واقع شد، شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاءالله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاءالله بود. از این نفوس چند نفر به اروپا رفتند و سبب تحدیش اذهان اهالی اروپا و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند. شما این نکته را ملاحظه داشته باشید، زیرا این تعالیم، پیش از ظهور بهاءالله کلمه از آن در ایران مسموع نشده بود. این را تحقیق فرمائید تا بر شما ظاهر و آشکار شود. بعضی نفوس طوطی صفتند، هر صدائی را پیاموند و آن آواز را بخوانند، ولکن خود از آنچه میگویند بیخبرند. و فرقه ای در ایران الآن عبارت از نفوس معدوده ای هست که اینها را بابی میگویند، خود را نسبت به حضرت باب می

دهند، ولی به کلی از حضرت باب بی خبرند. تعالیم خفیه دارند که به کلی مخالف تعالیم بهاءالله است و در ایران مردم می دانند ولی چون به اروپا آیند، تعالیم خویش را مخفی دارند، تعالیم حضرت بهاءالله را بر لسان رانند، زیرا میدانند که تعالیم حضرت بهاءالله نافذ است، لهذا این تعالیم بهاءالله را به اسم خود شهرت دهند. اما تعالیم خفیه ایشان، می گویند مستفاد از کتاب بیانست و کتاب بیان از حضرت باب. شما چون ترجمه کتاب بیان که در ایران شده بدست آرید، به حقیقت پی میبرید که تعالیم بهاءالله بکلی مبین تعالیم این فرقه است. مبدا از این نکته غفلت کنید و اگر حقیقت را بیشتر تحری بخواید، از ایران استفسار نمائید.

باری آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود، آنچه معمور است، از آثار الفت و محبتست و آنچه مطمور است، از نتایج بغض و عداوت. با وجود این، عالم بشر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد. باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند. و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم گردد. هر کائنی از کائنات مرگب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است. یعنی چون بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد، از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود؛ وجود موجودات بر این منوالست. و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد، تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد، آن کائن معدوم گردد؛ یعنی انعدام هر شیئی عبارت از تحلیل و تفریق عناصر است. پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیانتست و اختلاف و تفریق سبب ممت. بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است. از تآلف و تجاذب، جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر، انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید. لهذا آنچه سبب اثلاف و تجاذب و اتحاد بین بشر است، حیات عالم انسانیت و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است، علّت ممت نوع بشر است. و چون به کشتزاری مرور نمائی که زرع و نبات و گل و ریحان پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده، دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان برتربت دهقان کاملی انبات و ترتیب شده است و چون پریشان و بی ترتیب و متفرّق مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم بلکه گیاه خود روئیست. پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربّی حقیقی است و تفریق و تشّت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی.

اگر معترضی اعتراض کند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبائع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین، با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تامّ بین بشر حاصل گردد؟ گوئیم اختلاف بدو قسم است. یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خائمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و این مذموم است. اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است، آن عین کمالست و سبب ظهور موهبت الهی.

ملاحظه نمائید گلهای حدائق، هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند، ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند، آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانیت؛ این ممدوح است. و همچنین این تنوع و اختلاف، چون تفاوت و تنوع اجزاء و اعضای انسانست، که سبب ظهور جمال و کمال است. چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روحست و روح در جمیع اجزاء و اعضاء سریان دارد و در عروق و شریان حکم رانست، این اختلاف و تنوع مؤید ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت. اگر حدیقه را گل و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد، به هیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد، و لکن چون الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد، هر یکی سبب تزیین و جلوه سائرین گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید. به همچنین، تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی، چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد، در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست، عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانرا در ظل شجره واحده جمع نتواند. اوست نافذ در کل اشیاء و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.

الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل و ادیان و مذاهب در ظل کلمه وحدانیت وارد و در نهایت ائتلاف مجتمع و متحد و متفقند.

نامه در خصوص تعالیم حضرت بهاءالله چندی پیش در زمان حرب مرقوم گردید، مناسب دانست که ضم باین نامه گردد:²

هو الله

ای اهل عالم، طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدسه هر فیض موفور؛ رحمت صرف است و موهبت بخت. و نورانیت جهان و جهانیان، ائتلاف و التیام است و محبت و ارتباط، بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت آزادگی و فرزانیگی.

² این متن و قسمتی از مطلبی که در لوح اول لاهه ذکر شده در ضمن خطابه "مورخ ماه جوالی ۱۹۱۱ در رمله اسکندریه خطاب به کنگره عظیم بین المللی در دارالفنون لندن: درباره تأثیرات محبت و مضرات عداوت که در همین مجموعه قرار دارد، نیز آمده است.

جمال مبارک می فرماید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند. لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط به ارتباط و الفت است.

پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند. پس احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر ایجاد مشاهده کنند. همیشه به این فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند. دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند. جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند. و به قیدی مقید نباشند، بلکه از هر بندی آزاد گردند.

الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مبذول دارد، حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود. اینست وصایای جمال مبارک، اینست نصایح اسم اعظم.

ای یاران عزیز، جهان در جنگ و جدالست و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال. ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته. جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با یکدیگر جنگ و ستیز می نمایند. بنیان بشر است که زیر و زبر است. هزاران خانمانست که بی سر و سامانست. در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته بخاک و خونست و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون. سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه انگیزی مباحث نمایند. یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم. اینست مدار نخر و مباحث بین نوع بشر. در جمیع جهات، دوستی و راستی مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح.

منادی صلح و صلاح و محبت و سلام، آیین جمال مبارکست که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت می نماید. پس ای یاران الهی، قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمائید، تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مرده خالق حیات تازه جوید هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه طلبد.

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود. خالق را بخدا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملاً اعلی دعوت کنید. یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید. فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا. معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و انکار و استتجار و ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید، بالعکس معامله نمائید. و بحقیقت مهربان باشید، نه بظاهر و صورت.

هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار. بهر نفسی
برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار، تا نور هدایت تابد و موهبت
حضرت رحمانی احاطه نماید. محبت نور است، در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید.
ای احبای الهی همتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقائق اشیاء مشهود و
عیان گردد. (عبدالبهاء عبّاس)

